درس پانصد و هفتاد و چهارم

ضابطهٔ اختلاف تشکیکی (۲)

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم

بسم الله الرحمن الرحيم

أما المقامُ الأول.
فنقولُ إنکَ لمّا تَيَقَّنتَ أنَّ الوجودَ حقيقةٌ واحدةٌ لا جنسَ لها و لا فصلَ و هی فی جميعِ الأشياءِ بمعنی واحد و أفرادها الذاتيةُ ليست مُتخالفةً بالذواتِ و لا بالهوياتِ التی هیَ مغايرةٌ لِلذاتِ بَل بالهوياتِ التی هی عينُ الذاتِ و قد مرَّ أيضاً أنَّ الجاعليةَ و المجعوليةَ لا تَتحققُ إلاّ فی الوجوداتِ دونَ الماهياتِ الكليةِ فاحُكمُ بِأنَّ أفرادَها المتعينةَ بنفسِ هوياتها المتفقةِ الحقيقةِ المتقدمةِ.[1]

عرض کنم حضورتان که در اینجا مرحوم آخوند شروع می‌کنند به [بحث] اختلاف این مقامات چهارگانه که در مورد تشکیک به انحائش؛ اوّلیت، اولویت، تقدم، تأخر، تمامیت در سه مرتبهٔ اشدیت و اکثریت و اعظمیت، طبیعیه و غیرطبیعیه که در موارد مختلف است. در چهار مورد که بین مشائین و رواقیین اختلاف هست ایشان این چهار مورد را توضیح می‌دهند و خودشان در این مورد قضاوت می‌کنند.

مورد اول تشکیک در ذات و ذاتیات بود که قائلین به آن رواقیین و سرکردهٔ آنها شیخ اشراق بود که ایشان قائل به تشکیک در ذاتیات بودند و مثال این

---

[1] . الحكمة المتعالية، ج ۱، ص ۴۳۳.

مسئله را تشکیک در کیف یا کم آوردند که خود ذات که عبارت از سواد است، در خود سوادیت مسئلهٔ تشکیک وجود دارد، نه در امری که خارج از سودایت باشد و شیء دیگری در این مسئله دخالت داشته باشد. دو جسم را درنظر می‌گیریم که یکی از آنها جسمی است که دارای سیاهی شدید است و همان جسم دارای سیاهی ضعیف است، جسم یکی است ولی آن سیاهی که لون است که شدت دارد لذا در اینجا مشخص است که اختلاف در شیئی خارج از ذات نیست بلکه در خود همان ذات است. اختلاف سواد در آنجا وجود دارد، نه در امری که زائد بر او باشد و عارض بر او شود و مسئله در مورد کم هم همین‌طور است البته آنها کم را مثال نزدند ولی کم هم در این مورد به‌حساب می‌آید.

مابه‌الاِختلاف در مورد تشکیک ذاتی عین مابه‌الاِشتراک

دو خطی که یکی از آنها ده سانت و یکی هشت سانت است هردوی اینها خط هستند ولکن اضافهٔ آنها در خود مقدار است، نه در شیئی خارج از آن مقدار که بر او عارض شده باشد؛ به عبارت دیگر مابه‌الاِختلاف در مورد تشکیک ذاتی عین

مابه‌الاِشتراک است. برای این مسئله عدد را مثال می‌زنند و می‌گویند که شما عدد را ملاحظه کنید که عدد ده بر عدد هشت افزون است و این فزونی عدد ده بر عدد هشت به نفس عددیت است یعنی اجتماع وحدات؛ چند وحدت را شما در کنار هم قرار دهید این هشت می‌شود و همان وحدت را اضافه کنید ده می‌شود، همان را اضافه کنید صد می‌شود. پس اضافه بودن عدد بر عدد دیگر و با مقایسهٔ عدد دیگر، امر خارج از ذات او نیست بلکه نفس همان مابه‌الاِشتراکی که عدد هشت را به رتبهٔ هشت رسانده، همان مابه‌الاِشتراک عدد ده را به رتبهٔ ده رسانده است و از این نقطه‌نظر دیگر چه تفاوتی است؟ چه چیزی عارض بر عدد شده است تا عدد ده «ده» شود و چه چیزی عارض بر هشت شده است تا عدد هشت «هشت» شود؟ هیچ! نفس عدد، هشت را به‌وجود می‌آورد و نفس عدد، ده را به‌وجود می‌آورد. این کلام شیخ اشراق بود که درمورد تشکیک ذاتی این مسئله را بیان کردند.

کلام ایشان هم بالأخره مسئله‌ای است که خالی

از وجه نیست گرچه مشائین با این مسئله مخالفت کردند که ازجملهٔ آنها مرحوم شیخ در شفاء این مسئله را رد می‌کند و خود ذات و ذاتیات را نمی‌تواند در آنها قائل به تشکیک شود یعنی ایشان در مورد سواد می‌فرمایند که صدق سواد بر افراد ـ همان‌طور که در جلسهٔ قبل خواندیم ـ واحد است و این جلسه هم ایشان این مسئله را مفصل توضیح می‌دهد. مرحوم شیخ بوعلی در بحث ذات و ذاتیات قاطیغوریاث شفاء در آنجایی که صدق ذاتی را بر افراد صدق بالسویه می‌داند در آنجا این مسئله را مطرح می‌کند و کلام ایشان خالی از دقت نیست! ایشان می‌فرمایند که ما وقتی که یک ذات را بر ذاتیات حمل می‌کنیم باید در اینجا این دقت را داشته باشیم که حمل خود ذات به‌عنوان طبیعت مرسله بر افراد، حملی یکسان است. آن فرد خارجی است که به‌واسطهٔ خصوصیتی که دارد بر فرد دیگر خارجی ترجیح دارد ولی خود ذات در ذاتیاتش و آن مفهومی که در ذهن بر او تصور می‌شود، با افراد و با آنچه را که در خارج هست با افرادش یکسان است. مثلاً دربارهٔ سواد شما چه تعریف و مفهومی دارید؟

دربارهٔ سواد دارید که شیءٌ کیفیةٌ حاصلةٌ مِن انعکاس ضوء علی العین قابضٌ بالبصر، آن حالتی که از انعکاس نور به چشم می‌رسد که موجب قابضیت بصر است و چشم را قبض می‌کند البته قابضیت بصر به معنای عکس آن چیزی است که فعلاً مطرح است چون وقتی‌که نور زیاد باشد برای تنظیم میزان ورودی نور به شبکیه، مردمک و عدسی خودش را تنظیم می‌کند. فرض کنید اگر نور زیاد باشد مثل آن پرده دیافراگم خودش را جمع می‌کند و اگر نور کم باشد خودش را باز می کند تااینکه حجم نور بیشتری رود.

بر همین اساس در شب می‌بینید که مردمک چشم باز است، در روز مردمک جمع می‌شود و پیدا می‌شود. برای بعضی از افرادی که ناراحتی‌های چشمی دارند توصیه می‌شود که به یک نور شدید نگاه کنند بعد یک‌مرتبه به نور ضعیف نگاه کنند تااینکه این ورزش موجب شود که حالت انعطافی که باید عدسی و مردمک پیدا کند برای آن به‌وجود بیاید. لذا اگر قابض به معنای جمع‌شدن هست

خلاف فرض است و بعید است که آنها در آن موقع این مطلب را ندانند چون یک مسئلهٔ [خاص یا پیچیده‌ای] نبوده است و هر کسی نگاه می‌کرد. قابضیتی که در اینجا هست یک احساس گرفتگی است که وقتی انسان به شیء سیاه نگاه می‌کند در خودش احساس می‌کند یا به‌عکس، وقتی که نگاه به شیئی سفید می‌کند یک حالت انبساط و انفتاحی برای او حاصل می‌شود، این معنایش است اما اگر مسئله را به‌سمت جنبهٔ فیزیکی ببریم این‌طور نیست و آن مسئلهٔ قابضیت این معنا را ندارد، به‌عکس بیاضیت این حالت را دارد.

علیٰ کلّ‌حال سواد که به چنین تعریفی است، این مفهوم بر هر سیاهی همان می‌شود یعنی وقتی که شما گفتید: شیء سواد؛ یعنی آنچه را که دیگر عرف به او اسود بگوید. فرض کنید که از مرتبهٔ داخل شدن در رنگی که هنوز به سیاه نرسیده است، حالا هرچه می‌خواهد باشد، هر رنگی در اشتداد خودش متمایل به سواد است، قبل از اینکه به مرتبهٔ سیاهی برسد خب داخل در تحت نوع خاصی از لون است ولی همین‌که از نظر عرفی این لون داخل در تحت آن

سواد شود، از آنجا این مفهوم به آن صدق می‌کند اما صدق این مفهوم به آن یک صدق طبیعی است، این صدق دیگر صدق مختلف نیست. سواد یعنی سیاهی، هذا أسودٌ یعنی هذا شیءٌ یقبضُ البصر معنایش این است که الآن این مفهوم بر آن صادق است. حالا آن شیء خارجی بیشتر قبض بصر می‌کند، این به‌خاطر آن فرد است یعنی آن فرد از آن سواد دارای خصوصیتی است که حصهٔ بیشتری از وجود خارجی سواد برده است تااینکه آن بیشتر قبض می‌کند اما ما می‌بینیم که از نقطه‌نظر مفهوم یکی است. در مورد کم این مثال بهتر صدق می‌کند، می‌گوییم: خط طویل و خط قصیر. تعریف خط چیست؟ «مقدارٌ محددٌ بین النقطتین ذا بُعدٍ واحدة»، این تعریفی است که برای خط می‌شود. وقتی که شما یک خط ده سانتی را درنظر بگیرید این تعریف بر او صادق است که مقداری محدد بین دو نقطه است و دارای یک بعد است به‌خاطر اینکه سطح یا حجم تعلیمی که دارای دو بعد و سه بعد است، آن را خارج کنید. این تعریفی که الآن برای خط آوردیم

با تعریفی که برای خط یک کیلومتری آوردیم هردوی آنها یکی است، آن‌هم مقدارٌ محددٌ بین النقطتین ذا بعدٍ واحدة است که این بعد واحد آیا سهم بیشتری دارد نسبت به مفهوم آن خطی که ده سانت است؟ نه! آن یک کیلومتر مقدارٌ محددٌ بین النقطتین ذا بُعدٍ واحدة و آن ده سانت هم مقدارٌ محددٌ بین النقطتین ذا بُعدٍ واحدة است، حالا آن نقطه در خارج زائد بر این است، آن فرد نسبت به آن فرد دیگر ترجیح دارد، نه‌اینکه صدق خود این ذات بر او بیشتر است، هردوی آنها مقدارٌ! ده سانت باشد مقدارٌ، یک کیلومتر هم باشد مقدارٌ، سه کیلومتر هم باشد مقدارٌ، از این نظر تفاوتی ندارد.

اینجاست که مقداری آن دقت فلسفی و دقت عقلی مسئله را از حدود عرفی و عامیانه خارج می‌کند و به آن یک جنبهٔ فلسفی و منطقی می‌دهد. بوعلی هم فرد بسیار دقیقی در این مسئله بود. در مورد عدد شما ببینید که عدد هشت و عدد ده هردو عدد هستند و خود نفس عدد را شما درنظر بگیرید که در ملاحظهٔ نفس عدد، نه کثرت و نه قلتی خوابیده است. شما عدد ده را درنظر بگیرید آیا عدد ده کثیر

است؟ نه! نه کثیر است و نه قلیل است. عدد ده عددٌ، عدد صد عددٌ، نه کثیر و نه قلیل است! عدد یک میلیون، نه قلیل و نه کثیر است، صد میلیارد نه قلیل و نه کثیر است، چرا؟ چون یک رتبهٔ خاص از یک عدد است. بین ده میلیارد و یک هیچ فرقی نیست، چرا؟ چون یک عددٌ، یک رتبهٔ خاص از عدد است و ده میلیون هم یک رتبهٔ خاص از عدد است. به این دلیل است که وقتی شما مقایسه می‌کنید اینجا کثرت پیدا می‌شود. وقتی شما عدد ده را با عدد هشت مقایسه می‌کنید می‌گویید که بله! پس این بیشتر از این است، در مقام مقایسهٔ کثرت پیدا می‌شود و مقام مقایسه که مقام حمل ذاتی نیست.

منظور از حمل ذاتی

حمل ذاتی این است که خود ذاتی لو خلّی و طبعه بتواند بر افراد خارجی‌اش به حمل هوهو حمل شود. عدد ده چه عددی است؟ عددی است که متشکل از وحدات ده‌گانه و رتبهٔ این عدد، نه و یازده نیست، در این رتبه عدد ده قرار گرفته است لذا کثرت آن کجا بود؟ چه کثرتی دارد؟ عدد هشت چطور؟ عدد هشت عددی است که از وحدات ثمانیه

مرکب شده است و رتبهٔ آن بین هفت و نه است. کثرت این عدد کجاست؟ قلت آن کجاست؟ هردو یکی است. بنابراین در حمل هوهو ما در اینجا هیچ مسئله‌ای را مشاهده نمی‌کنیم؛ یعنی هیچ قلت و هیچ کثرتی را که خودش فی‌حدّنفسه باعث صدق بیشتر ذاتی بر او شود. همان‌طوری‌که بر عدد هشت صدق عددیت می‌شود، همین‌طور بر عدد ده و عشرة صدق عددیت می‌شود. الثمانیةُ عددٌ و العشرةُ عددٌ و العشرین عددٌ و المائة عددٌ هیچ تفاوتی در اینجا نمی‌کند ولی در مقام مقایسه همین‌که شما مقایسه می‌کنید یعنی عروض عَرَض اضافه، وقتی این عرض عارض اضافه را در اینجا می‌آورید، پای زیادی و کم در اینجا پیش می‌آید؛ عددی هشت می‌شود و عددی ده می‌شود، یک عدد دوتا بیشتر از آن عدد دیگر دارد، درست شد؟ یکی طویل می‌شود و یکی قصیر می‌شود. یکی سواد شدید می‌شود و یکی سواد خفیف می‌شود.

پس ما در خود ذات و ذاتیات نمی‌توانیم به فرمایش بوعلی این مسئله را بیاوریم البته مرحوم آخوند نسبت به این قضیه ایرادی دارند. لذا این

مطلب کلام بوعلی بود و تمام شد.

مسئله‌ای که مرحوم آخوند قبل از شروع بحث آن مسئله را داشتند و من عمداً آن را به تأخیر انداختم که بعد از این بیان کنم این است که مرحوم آخوند در اینجا توضیحی می‌دهند و اتفاقاً توضیح جالبی هم هست که راجع به مسئلهٔ وجود و حقیقت وجود و ذات و ذاتیات وجود و افراد خارجی و هویات خارجی وجود است، با این بیان می‌خواهند در مسئلهٔ ذات و ذاتیات از یک طرف کلام مرحوم شیخ اشراق را تثبیت کنند و از یک طرف برای معنای ذاتی معنای روشنی دهند که خلط با مطالب مشائین در اینجا پیش نیاید و آن مسئله این است ـ که تابه‌حال می‌خواندیم ـ که ایشان می‌فرمایند: وجود ماهیت ندارد بنابراین جنس و فصل ندارد و این حقیقت وجود یک حقیقت ذاتی است که عبارت از یک واقعیت خارجی است که این واقعیت خارجی افراد خود وجود هستند که با آن ذات وجود هیچ فرقی در هویت و ذات ندارند. برخلاف هویات نوعیهٔ خارجیه که این نوع دارای جنس و فصل است و

افراد او که افراد خارجی هستند با آن ماهیت تفاوت دارند.

یعنی وقتی که شما یک فرد از انسان را درنظر می‌گیرید، ماهیت این فرد در انسان عبارت از همان جنس و فصل او است و آن وجود خارجی وجودی است که عارض بر این ماهیت شده و به این ماهیت تعیین و تحقق خارجی بخشیده است، بنابراین ما می‌توانیم بین وجود خارجی این ماهیت و نفس این ماهیت افتراق قائل شویم و بگوییم که این ماهیت انسان که عبارت از حیوانیت و نطق و قوهٔ تحقق و قوهٔ عاقله مطلبٌ و وجود خارجی مطلبٌ آخر و این وجود بر این حمل می‌شود و به این ماهیت طبیعیه وجود خارجی می‌بخشد. پس در اینجا افتراق بین ماهیت و وجود کاملاً محسوس است البته این افتراق، افتراق عقلی و ذهنی است ولی در خارج افتراقی وجود ندارد ولی بحث در خود وجود است، بحث در ماهیت نیست.

حقیقت وجود!

وقتی خود ماهیت وجود را درنظر می‌گیرید، می‌بینید که وجود ماهیتی ندارد و به عبارت دیگر

بهتر است به‌جای اسم ماهیت اسم حقیقت بگذاریم و بگوییم که حقیقت وجود با آنچه که در خارج هست یکی است. حقیقت وجود چیست؟ یک حقیقت قائم به ذاتِ متشخصِ بسیطِ قابل سریان نسبت به همهٔ مراتب مختلفه از مجرد تا ماده. ما به این واقعیت و حقیقت سیال خارجیه ـ نه حقیقت ذهنی که ماهیت باشد ـ وجود می‌گوییم. این حقیقت سیال و جاری و ساری در آن مراتب تکوّن خودش و مراتب بروز و ظهور خودش واجد هویاتی ـ خارجیه ـ می‌شود. هویةٌ إنسانیةٌ، هویةٌ ملکیةٌ، هویةٌ جنیةٌ، هویةٌ شجریةٌ، هویةٌ حیوانیةٌ، هویةٌ سماویةٌ، هویةٌ مائیةٌ و هویةٌ أرضیةٌ، این هویت‌های خارجی که ما الآن به چشم می‌بینیم و احساس می‌کنیم، اینها افراد این وجود هستند که این افراد وجود با خود وجود از نقطه‌نظر صدق مفهوم وجود تفاوتی ندارند، یعنی چه؟

یعنی همان‌طوری‌که بوعلی در بحث ذاتیات گفت که صدق ذاتی بر افراد یکسان است إنّما الاختلاف در فرد خارجی است، مرحوم آخوند می‌فرمایند که در ظرف وجود و انطباق حقیقت

وجود بر افراد اصلاً تمایزی وجود ندارد. چه اینکه بر الله بگوییم: موجودٌ و چه اینکه بر این کتاب بگوییم: موجودٌ، صدق یکی است. چرا؟ چون هردوی اینها دو هویت خارجی وجود هستند، الله موجودٌ؟ بله یعنی این مفهوم بر ذات الله صدق کرده است این مفوم صدق می‌کند! و این کتاب الکتاب موجودٌ این‌هم همین‌طور است و صدقش یکی است یعنی همان مفهوم بلا تفاوتةٍ هست.

همان‌طوری‌که در جلسهٔ قبل عرض کردیم در مفهوم «هست» در اینکه شیء هست، فرقی باهم ندارند. بین ذات باری هیچ فرقی نمی‌کند که الله موجودٌ خدا هست یااینکه بگوییم که این دستگاه هست، چه فرقی می‌کند؟ هردو هست! هست که زیاد و کم نمی‌شود! مثل عدم! در عدم که ما زیاد و کم نداریم! عدم یعنی نبود! چه اینکه بگوییم که شریک‌الباری معدوم است یااینکه بگوییم که زید معدوم است! هردو به یک میزان مفهوم می‌آورد و به یک میزان بر یک واقعیت صدق می‌کند. حالا در مورد شریک‌الباری چیزی به‌اندازهٔ خدائیت خدا تصور کنیم و بگوییم که این معدوم است! عجب!

پس عدم خیلی نسبت به آن گسترش دارد که چیزی به اندازهٔ تمام این عوالم است!

اینکه الآن شما به این حرف می‌خندید، اگر به این آقایانی که صاحب چه هستند بگویید، به شما می‌خندند! یعنی می‌گویند که عجب! پس آنجا خیلی عدم وسیعی است تااینکه عدم پشه یا عدم مگس! این چه حرفی است می‌زنید! آن شریک‌الباری خیلی عدم دارد! نمی‌شود تصور کرد! عدم زید [این‌طور نیست]! تمام اینها به‌خاطر این است که مقداری اینجا ـ عقل ـ مسئله دارد. این قضیه که عدم یک مفهوم واحد است، صدق این مفهوم واحد بر افراد یکسان و علی‌السواء است. شریک‌الباری نیست، نیست که نیست. تمام شد! نیست؟ بسیار خوب! زید هم نیست! الآن زید در اینجا نیست فرض کنید که در حیاط هست یا زید در خانه‌اش صبحانه می‌خورد! این زیدی که نیست با شریک‌الباری که نیست هردو یکی است الاّ اینکه آن فرد خارجی که عدم نسبت به او حمل می‌شود متعلقش هم فرق می‌کند! آن متعلق زید است و آن متعلق شریک‌الباری

است، این قضیه به عدم چه‌کار دارد؟ همین‌طور هم مسئله به وجود است. وقتی که می‌گوییم: واجب الوجود موجودٌ تااینکه بگوییم: زید موجودٌ هردو یکی است، هیچ تفاوتی نمی‌کند. وجود بر هردوی آنها به یک معنا و یک مفهوم صدق می‌کند، وجود یعنی چه؟ یعنی بودن. بودن که کم و زیاد ندارد، بودن کم یا زیاد بودن! بودن وسط! بین بودنِ ممکن که این زید است و بین بودنِ خدا هم که متوسطاتٌ إلی غیر نهایة هزار یا صد میلیارد یا اصلاً بی‌نهایت بودن بودن بودن ...، تا بالا بیاییم چیست؟ اصلاً این مسئله خلاف است.

هویات خارجی، محط اختلاف در بحث وجود

بنابراین به‌طورکلی در این مسئلهٔ وجود و در مسئلهٔ ذات و حقیقت ذات وجود بر فرد خارجی آن مفهومی که صدق می‌کند علی‌السواء است. پس اختلاف در چه آمده است؟ در نفس خود هویت خارجی آمده است و به صدق آن مفهوم کاری نداریم؛ یعنی خود هویت خارجی این وجود باهم اختلاف دارند. یکی کم است و یکی زیاد است، یکی حصهٔ کمی از آن وجود برده است و یکی حصه

بیشتری برده است. آن فرد خارجی است که باهم اختلاف دارند. درختچه‌ای که این مقدار است با آن درخت پانزده متری هردو درخت هستند نه‌اینکه آن درختی‌اش بیشتر از این است! هردو درخت است، یک درخت یک متری درخت است. من الآن می‌بینم که در این باغچه درخت سرو یک متر و سی سانت است و آن درختی که در کنار آن هست فرض کنید شش متر است! هردوی اینها درخت است، نمی‌توانیم بگوییم که بوته است، بوته نیست، بوتهٔ گوجه فرنگی و خیار و سیب‌زمینی نیست این الآن درخت است منتها بعد از ده سال یا بیست سال دیگر به‌اندازهٔ همان درخت شش متری می‌رسد. الآن صدق شجریت بر این درخت سرو مثل آن درخت شش متری است الاّ اینکه آن درخت طویل است و این درخت غیرطویل و قصیر است.

خود فرد خارجی باهم اختلاف دارند، نه این صدق مفهوم بر آنها، مفهوم بر آنها یکسان است. فرد خارجیهٔ وجود با آن فرد دیگر مختلف است. یک فردش ممکن است و یک فردش واجب الوجود

است و أین الثری مِن الثریا! لذا مرحوم آخوند می‌فرمایند که شما باید به این مسئله دقت داشته باشید و برای این مسئله، زمان را مثال می‌زنند که حالا آن را می‌خوانیم!

أما المقامُ الأول.
فنقولُ إنکَ لمّا تیقنتَ أنَّ الوجودَ حقیقةٌ واحدةٌ لا جنسَ لها و لا فصلَ و هی فی جمیعِ الأشیاءِ بمعنی واحد و أفرادها الذاتیةُ لیست متخالفةٌ بِالذواتِ و لا بالهویات التی هی مغایرةٌ لِلذاتِ.

بحث اول و اختلافی که بین این دو دسته هست در قبول تشکیک در ذاتیات و عدم قبول در ذاتیات است. از آنجایی که شما متوجه این مسئله شدید که وجود حقیقت واحدی است که جنس و فصل ندارد ـ جوابش فاحکمْ است که در چهار یا پنج خط بعد می‌آید ـ و مقدمهٔ دیگر در همهٔ اشیاء حالا که جنس و فصل ندارد به یک معنا است. وجود یعنی وجود بودن، در واجب الوجود وجود یعنی بودن، در ملائکه یعنی بودن، در ممکنات مادیه یعنی بودن، به یک معنا است و این مطلب هم مقدمهٔ دوم بود.

مقدمهٔسوم: ذات افراد وجود همه وجود است، بله! افراد غنم و انسان و بقر و امثال‌ذلک همه از نظر ماهیت باهم متخالف هستند ولی از نقطه‌نظر وجود همه یکی هستند یعنی همان‌طوری‌که وجود بر اینها صدق می‌کند بر همهٔ آنها هم صدق می‌کند و هیچ

فرقی از این نقطه‌نظر ندارند. یااینکه فرض کنید که مراتب مختلفه از مراتب مجردهٔ وجود با مراتب غیرمجرده متخالف بالذوات نیستند و نه به آن هویاتی که وجودات خارجیه‌ای که مغایر با ذات هستند. شما در هویات خارجی می‌بینید که همهٔ اینها مغایر با ذات هستند، انسان مغایر با حیوان ناطق است و وجود انسان بر حیوان ناطق حمل می‌شود. هویت خارجی شجریت با ماهیت شجریت متخالف است، این می‌آید بر آن حمل می‌شود و همین‌طور هویتی با هویت دیگر تخالف دارند؛ شجریت با حجریت باهم از نظر خارج تخالف دارند که اینها دارای خصوصیاتی است که دیگری دارای آن خصوصیات نیست. اینها از نقطه‌نظر اندراج در تحت ماهیت است که با همدیگر تخالف دارند اما نه از نقطه‌نظر مصداقیت وجود! مصداقیت وجود موجب اختلاف بین دو نوع از مصداق نیست؛ آنچه که موجب اختلاف بین دو نوع از مصداق است اندراج هرکدام از اینها در تحت نوع خاص است پس نسبت به وجود همهٔ اینها یکسان هستند.

بَل بِالهوياتِ التی هی عینُ الذات و قد مرَّ أیضاً أنَّ الجاعلیةَ و المجعولیةَ لا تتحققُ إلا

فی الوجودات دونَ الماهیات الکلیة.[1]

بلکه اختلاف این وجود و حقیقت به هویاتی است که آن هویات عین ذات است؛ یعنی هویت با ذات دراین‌صورت یکی است. فرد خارجی وجود با ذات وجود همه یکی است چون گفتیم که وجود جنس و فصل ندارد. پس نسبت افراد خارجی با این حقیقت وجود، نسبت واحد است و تفاوت ندارد.

مقدمهٔ دیگر این است که جاعلیت و مجعولیت تحقق پیدا نمی‌کند مگر در وجودات غیر از مادیات کلیه. جعل در وجودات در ماهیت نیست بنابراین با این مقدماتی که گفتیم باید بگوییم که این وجود دارای حقیقت واحد است که نسبتش به همهٔ افراد نسبت تواطی است الاّ اینکه چون جعل به افراد خارجی او تعلق می‌گیرد آنها کم و زیاد می‌شوند، یکی درخت شش متری می‌شود و یکی درخت یک متری می‌شود، یکی حیوان دریا مثل نهنگ می‌شود و یک حیوان هم مثل ماهی کوچکی به‌اندازهٔ یک سانت می‌شود یا کوچک‌تر مثل بچه ماهی می‌شود، بر هردوی اینها صدق سمک و ماهی می‌کند درحالی‌که

---

[1] . الحکمة المتعالیة، ج ۱، ص ۴۳۴.

جعل آن را نهنگ قرار داده است و همین جعل آن را یک سمک یک سانتی و ده سانتی قرار داده است. این قضیه به‌خاطر چیست؟ به‌خاطر آن فرد خارجی است، نه به‌خاطر آن اشتداد و عدم اشتداد ذاتیات در آن!

فاحكم بِأنَّ أفرادَها المتعيِنة بنفسِ هوياتِها المتفقةِ الحقيقةِ المتقدمةِ بعضِها على بعض بالذات و الماهية مختلفةٌ بأنحاءِ الاختلافات التشكيكية مِن الأولويةِ و عدمها و التقدمِ و التأخر و القوة و الضعف.

[پس حکم کن به اینکه] پس افراد متعینه این حقیقت وجود به نفس همان حقایق خارجیه و هویات ـ یعنی افراد خارجی ـ و به نفس همان هویت یعنی تشخص خارجی که متفق الحقیقه است که بعضی [به بعضی متقدم هستند] به ذات و ماهیات هم بعضی به بعضی مختلف هستند. فرض کنید یکی جنبهٔ علیت دارد و یکی جنبهٔ غیرمعلولیت دارد، یکی جنبهٔ واسطه دارد و یکی ندارد، یکی از نقطه‌نظر زمانی وجودش بر وجود دیگر مقدم است مثل پدر و مادر نسبت به فرزند، خود افراد خارجی به انحاء اختلافات در اولویت و عدم و تقدم و تأخر و قوت و ضعف مختلف هستند و بعضی از آنها در مرتبهٔ بعد هستند.

بنابراین متوجه شدیم که مرحوم آخوند بین ذات و فرد خارجی در اینجا فرق قائل شدند. در حمل ذاتیات بر یک شیء اختلاف وجود ندارد ولی در نفس فرد خارجی اختلاف وجود دارد.

و مما یُنبّه علی ذلک أنَّ أجزاءَ الزمان متشابهةُ الماهیة معَ تقدمِ بعضِها علی بعضٍ بِالذاتِ لا بِما هو خارجٌ عن نفسِها.

مسئله مسئلهٔ زمان است بااینکه شما می‌بینید که بعضی از اینها ذاتاً بر بعض دیگر مقدم هستند، دقیقهٔ ۲۵ بر دقیقهٔ ۲۶ مقدم است و تقدم و تأخر به نفس زمان است، نه به امر خارج از زمان، بله! بر هردوی اینها زمان صدق می‌کند؛ یعنی هم به ۲۵ دقیقه زمان گفته می‌شود و هم به ۲۶ دقیقه و به ۲۶ دقیقه بیشتر از ۲۵ دقیقه گفته نمی‌شود، چرا؟ چون هردوی اینها زمان هستند. بله! وقتی مقایسه می‌کنیم می‌بینیم که خود این ۲۵ در خارج از ۲۶ در خارج یک دقیقه کم دارد و ۲۶ یک دقیقه اضافهٔ بر ۲۵ دارد و به این معنا نیست که زمان بر اینها از آنها بیشتر صدق می‌کند! خود هویت فرد خارجی باهم اختلاف دارند ولی به هردوی اینها زمان صدق می‌کند. ۲۵ دقیقه زمانٌ و ۲۶ دقیقه هم زمانٌ.

و مما احتجُ بِه شیخُ الإشراق فی إثباتِ هذا المطلب قولُه فی کتابِ المطارحات و هو إنَّ المقدارَ التام و الناقص ما زادَ أحدُهما علی الآخر بِعرض و لا فصل مقسمٌ للمقدار فإنه عرضیٌ أیضاً لما یُقسِّمه فالتفاوتُ فی المقادیرِ بنفسِ المقدار و لیسَ الزائدُ خارجاً

عن المقدارِ بَل ما زادَ به هو کما ساوی بِه فی الحقیقةِ.

در اثبات این مطلب از آنهایی که احتجاج کردند که در خود ذات با همدیگر اختلاف دارند و نه شیئی خارج از ذات، این قول ایشان در کتاب مطارحات است ـ این دوتا نقطه را باید سر «هو» بگذارد، نمی‌دانم که چرا اینجا گذاشت ـ که مقدار تام و ناقص به‌واسطهٔ عرض یکی بر دیگری زیاد نیست و نه فصل مقسم برای مقدار! چون فصل هم عرضی است و جنس را تقسیم می‌کند. تفاوت در این مقدارها به خود مقدار است و خارج از مقدار نیست. بلکه آن را که به‌واسطهٔ او زیاد می‌شود همان چیزی است که به‌واسطهٔ او هردو مشترک هستند و هردو مساوی هستند یعنی وقتی که یک خط بیست سانتی را نسبت به یک ده سانتی درنظر بگیریم، به همان چیزی که باعث زیادی یکی بر دیگری شده است به همان چیز باعث تساوی بین این است و آن مقدار است یعنی همان چیزی که باعث شده است که این خط بیست سانتی نسبت به ده سانتی مقدارش بیشتر باشد، همان موجب اشتراک بین این دو خط است و همین موجب تساوی ـ البته نه به معنای تساوی در

میزان ـ در ماهیت بین اینها است. هردو مقدار است یعنی همان مقداری که موجب زیادی شده است همان مقدار موجب اشتراک شده است! همان عدد ده که موجب زیادی عدد ده بر هشت است همان عدد موجب شده است که ده با هشت در عددیت مساوی و مشترک باشند.

فليسَ الافتراقُ بينَ الخطين المُتفاوتين بالطولِ و القصرِ إلا بِكماليةِ الخط و نقصِه و كذا بينَ السوادِ التّام و الناقص فإنّهما اشتَرَكا فی السواديةِ و ما افتَرَقا فی أمرٍ خارجٍ عن السواديةِ فصلاً كان أو غيره فإنَّ التفاوتَ فی نفسِ السواديةِ.

افتراق بین دو خط متفاوت به طول و قصر نیست مگر به کمالیت خط و نقصش؛ این خط کمال دارد و آن خط ناقص است ولی به خود آن حقیقت [خط] اینها با همدیگر اختلاف ندارند و هم‌چنین در سوادیت باهم مشترک هستند و صدق سوادیت بر هردو یکی است و در امر خارج از سوادیت باهم افتراق ندارند حالا می‌خواهد فصل باشد یا می‌خواهد جنس باشد.

بنابراین مرحوم آخوند می‌خواهند بگویند که شما باید کلام شیخ اشراق را خوب بفهمید تا مقصود از اشتداد ذاتیات را متوجه شوید که اشتداد در ذاتیات به چه می‌گویند.

اشتداد در ذاتیات به خود آن ذاتی گفته می‌شود که در عین صدق حملش بر افراد در عین حمل موجب اختلاف هم خواهد شد.

و اعتُرِضَ علیه بأنَّ طبیعةَ المقدارین الزائد ... .

اعتراضی که بر شیخ اشراق شده است از ناحیهٔ مرحوم شیخ است ... .

أللهم صلّ علی محمّد و آل محمّد